



دوره‌ی بیست و پنجم • شماره‌ی بی درپی ۳ • دی ۱۳۹۷ • ۲۲ صفحه • ۱۲۰۰۰ ریال

کودک رشد

جانمی خوش به حاله
اینم کلاه و شال



به نام خدای مهربان

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۴

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و پنجم • دی ۱۳۹۷
شماره‌ی پی در پی ۲۰۳

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):

علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، شاهده شفیعی، سیدکمال شهابلو، کاظم طلائی، احمد عربلو، مرجان فولادوند، شکوه قاسم‌نیا، مهری ماهوتی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی، حبیب یوسف‌زاده

دبیر: مهری ماهوتی

دستیار دبیر: مریم سعیدخواه

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و

مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir، وبگاه: www.roshdmag.ir

شمارگان: ۷۷۰۰۰۰، چاپ و توزیع: شرکت آفت

۱ من بزرگ هستم

۲ این چند روز

۳ قطره قطره

۴ شعرهای خوش‌مزه

۶ گلابی کوچولو

۸ مثل باد

۹ پرستار مامان

۱۰ توپ‌های رنگی

۱۲ پسته‌ی خندان

۱۴ جای دست، جای پا

۱۶ تپه‌ی عجیب

۱۸ هله هوله

۱۹ زنگ خواب

۲۰ پپر، پپا، یکش

۲۲ توپک قیفی

۲۳ نقاشی بازی

۲۴ خرگوشک آمد، چشم بگذار

۲۶ کار، بازی

۲۹ فلفلك

۳۰ بازی و سرگرمی

۳۲ اشتباه دیدی



من یوزپلنگم. یک دونده‌ی خیلی زرنگم.
هر قدم من ۷ متر می‌شود. یک خط از
گوشه‌ی چشم تا کنار دهانم کشیده شده.
این خط همان عینک آفتابی من است.



من بزرگ هستم

● تصویرگر: سعیده کشاورز

سلام
وقتی قد تو بودم...

هر روز با دوستم، دوتایی از مدرسه به خانه
برمی‌گشتیم. یک روز دوستم سرما خورده بود و به
مدرسه نیامد. ظهر که شد، تنها بودم. به خودم گفتم:
«من دیگر بزرگ شده‌ام.»

خانه‌ی ما یک کوچه بالاتر از مدرسه بود. کیفم را
برداشتم و بدو بدو به خانه برگشتم.

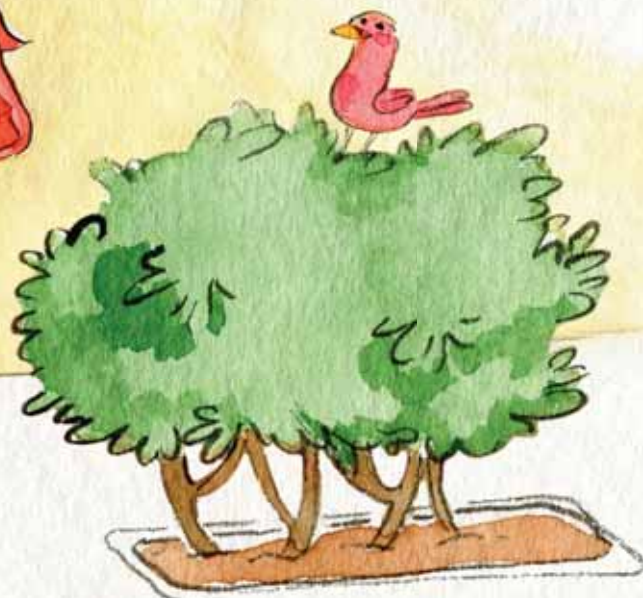
مادرم جلوی در منتظرم بود. پرسید: «دوستت کو؟»

گفتم: «امروز غایب بود. خودم تنهایی
برگشتم. اصلاً هم نترسیدم.»

مادرم صورت عرق کرده‌ام را پاک

کرد. من را بوسید و گفت: «آفرین!»

معلوم است که دیگر بزرگ شده‌ای.»





۲۲ دی - تولد حضرت زینب (س)،

روز پرستار

مثلِ خانم حضرت زینب (س)
مادرم دل‌سوز و غم‌خوار است
باز امشب رفته در مانگاه
مادر من یک پرستار است



۴ دی - تولد حضرت عیسی (ع)

حضرت محمد (ص) فرمود:
«حضرت عیسی (ع) برادر من است.»
تولد پیامبر عزیز خدا مبارک باد!



۵ دی - روز ایمنی

زمین مثل یک غول بزرگ مهربان است.
گاهی غول مهربان عصبانی می‌شود.
آن وقت زلزله می‌آید. طوفان می‌شود.
وقتی که زمین عصبانی می‌شود، باید
چه کار کنیم؟

این برای بچه‌هایی که مواظب سلامتی
خودشان هستند.

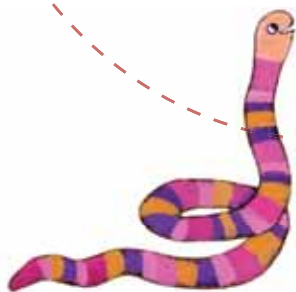




● محمدرضا شمس
● تایپوگرافی: سعید سلیمی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

قطره فطره

یک قطره باران از آسمان به زمین چکید.
کرم خاکی سرش را بالا کرد و گفت: «خدایا، متشکرم!»
حزرون شنید و گفت: «یک قطره باران که نشکرت دارد!»
کرم گفت: «دارد!» و دوباره خدا را شکر کرد.
یک قطره دیگر چکید... و یک قطره دیگر...
باز هم یک قطره... قطره، قطره، قطره...
و باران نند شد.





مورچه

● لیلا خیامی

مورچه روی کتابم
تیلیک تیلیک قدم زد
شعراشو خوند و آروم
شاخکاشو به هم زد

خوشش اومد گمونم
دوید و رفت به لونه
رفت تا برای دوستاش
شعر جدید بخونه



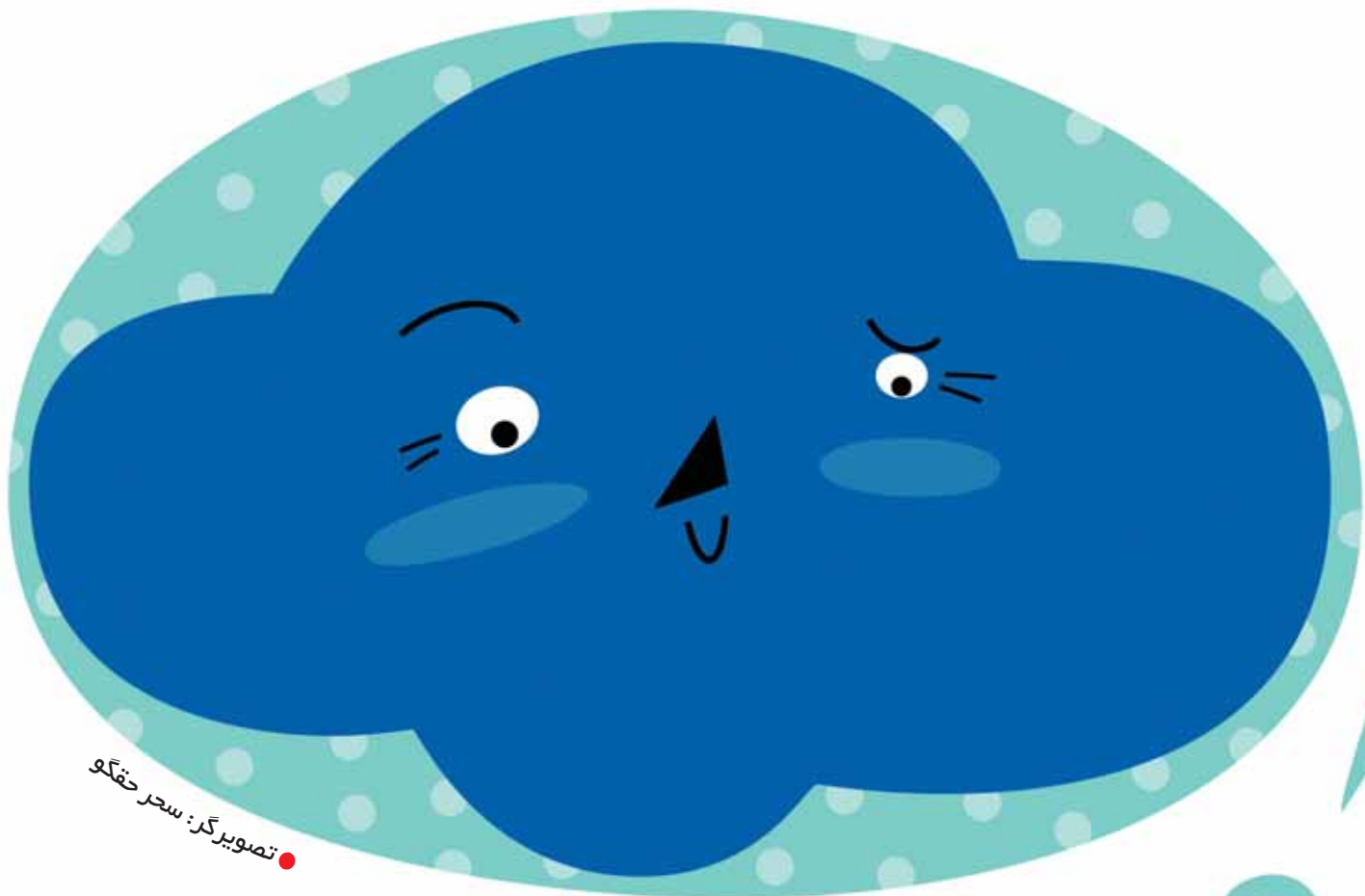
پرنده

● شهلا شهبازی

آمد پرنده
بر روی ایوان
گفتم بفرما
این آب و این نان

او حرف من را
انگار فهمید
با جیک و جیکش
نان خورد و خندید





● تصویرگر: سحر حقگو

نقاشی

● شاهده شفيعی

خط خطی کردم
برای تمرین
دو گل کشیدم
بالا و پایین

خوب نشد انگار
اما مهم نیست
دفعه‌ی بعدی
کار من عالی ست

خوابِ گل

● مریم هاشم‌پور

گل خواب بود
در آفتاب
در خواب هم
می‌گفت: «آب»!

یک ابر چاق
این را شنید
بر روی گل
چک‌چک چکید

گلابی کوچولو



گلابی، دلش می‌خواست یک گلابی
خوش مزه بشود.
بچه‌ها او را بخورند و خوش حال
بشوند.

شکوفه که بود خدا خدا می‌کرد، سرما
نخورد. برای گرما و نور آفتاب خودش را
از لابه‌لای برگ‌ها بیرون می‌کشید.
وقتی یک گلابی کوچولو شد،
خیلی خوش حال شد.

از آن به بعد، آرزویش این بود که بزرگ، شیرین و آبدار بشود. داشت کم کم به آرزویش
می‌رسید که اتفاق بدی افتاد.





کرمی از راه رسید. روی تن او خزید. گازش زد
و گفت: «وای... چه گلابی خوش مزه‌ای!»
بعد هم آن قدر خورد و خورد که گلابی شد، یک
گلابی کرمو.

گلابی‌های دیگرِ درخت، بزرگ و
بزرگ‌تر می‌شدند.
گلابی کرمو کم‌کم پلاسیده شد و از
درخت افتاد.



با خودش گفت: «حالا که افتادم، می‌روم توی
خاک. کودِ گیاهی می‌شوم. درختم را قوی‌تر
می‌کنم و سال دیگر دوباره شکوفه می‌شوم.
بعد گلابی درختم می‌شوم، فقط امیدوارم
این دفعه بچه‌ها من را بخورند، نه کرم‌ها.»





مثل باد • شکوه قاسم نیا

هر چی صداش می کردم
به من جواب نمی داد
رد می شد از کنارم
تند و سریع مثل باد

هر چی می گفتم که من
دوست توام، نه دشمن
به من نگاه نمی کرد
محل نمی داد به من

تا این که امروز به من
یواشکی گفت میو
معنی حرفش این بود:
«قبوله، دوستم با تو»

تصویرگر: مرضیه قوامزاده





● هاجر زمانی
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

پرستارِ مامان

خانه بوی شلغم سوخته گرفته، یادم رفت به قابلمه‌ی شلغم سر بزنم. پیف پیف! خواستم پنجره را باز کنم. دستم خورد به گلدان. کاکتوس کوچولو افتاد زمین. زود آن را برداشتم. یک عالمه تیغ رفت توی دستم. دستم سوخت. تیغ‌ها را از توی دستم بیرون آوردم. اگر حال مامان خوب بود، او این کار را می‌کرد.

ساعتِ چهار وقتِ شربت مامان بود. الان ساعت پنج است. شربت را برداشتم. وای! دستم دوباره سوخت. یک تیغ کوچولو توی دستم مانده بود. شربت هم از دستم افتاد توی سینی و یک کم از آن ریخت.

دلم می‌خواست گریه کنم. گریه نکردم. به جایش حواسم را جمع کردم. شربت را با یک قاشق و یک لیوان آب برای مامان بردم.

خداجون! وقتی من مریض می‌شوم، مامان از من خوب پرستاری می‌کند. من پرستار خوبی نیستم! برای همین بیشتر مواظب مامان خوبم باش!

به پدر و مادر خود نیکی کنید.

سوره بقره، آیه ۸۳



توپ‌های رنگی

قصه‌های دیدنی



۱ بچه فیل با خرطومش، توپش را هوا کرده بود.



۲ خرگوش و سنجاب بدو بدو با توپشان آمدند.



۳ موش‌های سه قلو هم آمدند.



۴ همه خوش حال بودند.







پسنه‌ی خندان

بازیگران: قصه گو، نخودچی، پسته، فندق، کشمش، بادام هندی
قصه گو: پسته تنها نشسته بود که یکی تق و تق و تق به در زد. نخودچی از در آمد.

نخودچی: سلام!

پسته (می خندد): هه هه هه ...

نخودچی: چرا به من می خندی؟ چون گرد و تپلم؟

نخودی قشنگ و ریزه، تپلی و تر تمیزه.

ببین چه رنگی دارم؟ چه کار داری به کارم؟

پسته می خندد و نخودچی ناراحت می نشیند.

قصه گو: دوباره، یکی تق و تق به در زد. یک فندق از در آمد.

فندق: سلام!

پسته (می خندد): هه هه هه ...

فندق: چرا به من می خندی؟ چون این رنگی ام. قل قلی ام؟

فندق خیلی عالی ام. فکر نکنی تو خالی ام.

مزه‌ی خوبی دارم. چه کار داری به کارم؟

پسته می خندد و فندق ناراحت می نشیند.



قصه گو: دوباره یکی، تق و تق و تق به در زد. کشمش دُم درازی از در آمد.

کشمش: سلام!

پسته (می خندد): هه هه هه ...

کشمش: چرا به من می خندی؟ چون دُم دارم؟

دراز و باریکه دُمم. می خوام منم سر به سرت بگذارم؟

چه کار داری به کارم؟

پسته می خندد و کشمش ناراحت می نشیند.

قصه گو: دوباره یکی، تق و تق و تق به در زد. بادام هندی بود که از در آمد.

بادام هندی (عصا به دست با کمر خمیده وارد می شود): سلام!

پسته (می خندد): هه هه هه ...

بادام هندی: چه پسته ای... به به به! هم خوش رو هم مهربان. به تو می گویند پسته ای خندان.

پسته: هه هه هه ... دانه به دانه. تک تکی، چه دوستان با نمکی! هه هه هه ...



جای دست، جای پا

● محمد هادی نیکخواه آزاد ● تصویرگر: گلنار ثروتیان



ردّپا بازی

حتماً تو هم این بازی را دوست داری.
چرا ردّ پای ما روی برف می ماند،
ولی روی زمین نمی ماند؟



مُهر بسازیم

یک شمع روشن را یک‌وری نگه داشتیم تا چگه
کند. مواظب بودم دستم نسوزد. با ته مداد،
پیچ، میخ و چیزهای دیگر روی قطره‌های شمع
فشار دادم. چه مُهرهای جالبی!





خمیر بازی

نانوها خمیر بازی می کنند.
جای انگشت نانوهاروی
خمیر نان معلوم است.



جا انگشتی ها

بیا ببینیم جای انگشت های دست و پای
ما روی چه چیزهای دیگری می ماند؟



تیّه‌ی عجیب

● محبوبه دشتی

● تصویرگر: سمیه محمدی



بز کوهی گرسنه‌اش شد.

همین‌طور که از تپّه پایین می‌رفت، گفت: «چه قدر علفِ این تپّه را بخورم!»



بعد رفت بالای یک تپه‌ی دیگر.
خورد و خورد و خورد.
هر چی توانست علف خورد.
یک دفعه تپه تکان خورد و گفت: «آهای بز شکمو! چه قدر می‌خوری، می‌خوری، می‌خوری؟»
بز گفت: «مع... وا.... تپه که حرف نمی‌زند!»
تپه گفت: «معلوم است که تپه حرف نمی‌زند! من یک غولم. هزار سال خواب بودم. روی تنم
علف سبز شده بود و گرم می‌کرد. تو علف‌ها را خوردی. یخ کردم و بیدار شدم.»
بعد نشست و گفت: «تازه بعد از هزار سال چیزی نخوردن، حسابی گرسنه‌ام شده است.
باید یک چیزی، بزی بخورم.»
بز گفت: «مع... وا... مگر غول به این بزرگی، بز به این کوچکی می‌خورد؟»
غول پرسید: «پس چی می‌خورد؟»
بز گفت: «دو سه تا گاو گنده می‌خورد.»
غول به دور و برش نگاه کرد و گفت: «اما این دور و بر که گاو نیست.»
بز گفت: «تو سرت را زمین بگذار. من برایت لالایی بخوانم. یک کم بخواب.
تا چشم باز کنی خودم برایت غذا آورده‌ام.»
غول که هنوز خواب از سرش نپریده بود، گفت: «باشد.»
بز برایش مَع و مَع و مَع لالایی خواند.
غول خوابید.
بز هم بدو رفت تا از غول تپه دور شد.
آن قدر دور که اگر غول بیدار می‌شد و هزار سال دنبالش
می‌گشت، پیدایش نمی‌کرد.



هَلِه هوله

• مهشید اژده فر

• تصویرگر: مرتضی رخصت پناه

اژی کوچولو و فی فی به هم نگاه کردند. یک مرتبه گریه شان گرفت.
اژی کوچولو بلند بلند گفت: «آی... دلم، دلم، دلم!»
فی فی یواش تو دلش گفت: «دلم، دلم، دلم!»
مامان اژی کوچولو آمد و گفت: «بچه ها، شما که غیر از نان و پنیر و گردو چیزی نخوردید!»
اژی کوچولو جواب داد: «به جای نان و پنیر و گردو، پفک و لواشک زیادی خوردیم. حالا چه کار کنیم؟»

مامان اژی کوچولو گفت: «باید برویم پیش دکتر مهربان.»
رفتند پیش دکتر. دکتر مهربان از آن ها پرسید: «اگر شکمو باشیم چه طور می شود؟ خوردن هَلِه هوله ی زیاد خوب است یا بد؟»
اژی و فی فی هیچی نگفتند. دکتر مهربان به آن ها دارو داد.
صبح روز بعد اژی و فی فی دیگر دلشان درد نگرفت.
صبحانه شان را خورده بودند و به هَلِه هوله ها چپ چپ نگاه می کردند.





● حسام سبحانی طهرانی
● تصویرگر: لاله ضیایی

زنگ خواب



بیر، بیا، بکِش



● مژده آریایی‌پور ● عکاس: فرهاد سلیمانی



بیر

دو نفر از بچه‌ها دو سر طناب را می‌گیرند.
طناب را می‌چرخانند.
نفر سوم از روی طناب می‌پرد.
در این بازی بچه‌ها می‌توانند پشت سر
هم بایستند و به نوبت بیرند.





پیا

یکی از بچه‌ها می‌ایستد.
سر طناب را می‌گیرد و آن را
آهسته روی زمین می‌چرخاند.
نفر دوم از روی طناب در حال
حرکت می‌پرد.

بکش

بچه‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند. هر گروه یک سر طناب را می‌کشد. وسط طناب را
با پارچه‌ی کوچکی علامت می‌گذاریم.
گروهی که بتواند طناب را از محل
علامت گذاری شده رد کند،
برنده است.





توپک قیفی

● سمانه قاسمی ● عکاس: اعظم لاریجانی

دلت می‌خواهد یک وسیله‌ی بازی درست کنی؟
کمی کاموا، مقوّا، کاغذ، چسب و قیچی آماده کن. اوّل با مقوّا یک قیف درست کن.
یک تگّه کاغذ را مچاله کن و کاموا را دورش آن‌قدر بپیچ تا شکل توپ شود.
دنباله‌ی نخ کاموای توپک را به نوک قیف بچسبان.
توپک قیفی آماده است.
ببین چندبار می‌توانی توپک را توی قیف بیندازی.





کتاب‌های قشنگ برای کتابخانه‌ی خودت



نیمکت پیر

نویسنده: محمدرضا ششمس
تصویرگر: سارا خرامان
ناشر: انتشارات مدرسه
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴



خروس پر طلا

شاعر: اسدالله شعبانی
تصویرگر: رسول احمدی
ناشر: گاج
تلفن: ۰۲۱-۶۴۳۶۳۱۳۱



نقاشی بازی

بیایید به جای مداد رنگی از کاموای رنگی رنگی استفاده کنیم. از مادرت بخواه کاموای اضافی‌اش را به تو بدهد. حالا مثل ما یک شکل بکش. آن وقت با کاموای رنگی رنگی آن را رنگ آمیزی کن.



خرگوشک آمد چشم بگذارد...



خرگوشک چشم می گذارد و بلند می گوید:
«یک، دو، سه!»

سنجابک از درخت بالا می رود و توی سوراخ
قایم می شود.

خرس کوچولو می خواهد یواش یواش برود
پشت درخت، اما خرگوشک چشم هایش را باز
می کند و می گوید: «دیدمت!»

خرس کوچولو داد می زند: «قبول نیست! باید تا ده بشمری.»

سنجابک سرش را بیرون می آورد تا ببیند چه خبر است.

خرگوشک فوری می گوید: «دیدمت!»

سنجابک می گوید: «قبول نیست. من می خواستم بینم چی شده!»



خرگوشک هم غمگین است و هم کمی عصبانی.



سنجابک دُمش را تاب می دهد و قهر می کند.

خرس کوچولو هم ناراحت شده است.

به نظر تو خرگوشك بايد چه كار كند؟



قول بدهد قانون بازی را رعایت کند.



از دوستانش معذرت خواهی کند.



حالا خرگوشك هويجش را از كيفش بيرون مي آورد. سنجابك هويج را سه قسمت مي كند. خرس كوچولو مي خندد و دوباره با هم بازی مي كنند.

تو هم قانون بازی را رعایت می کنی؟

مشكلات من

نويسنده: عليرضا متولي

تصويرگر: بهرام ارجمند نيا

ناشر: مدرسه - تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴-۹





• مریم سعیدخواه
• عکاس: ابراهیم سیسان

کار، بازی

دوست داری چه کاره شوی؟ خلبان؟ مکانیک؟ آشپز؟ خبرنگار...
این جا **کاربازیا** است. **کاربازیا** در برج میلاد تهران است. برای این که با شغل های بیشتری آشنا شویم، به این جا آمدیم.

پرواز با لبخند

به هواپیمای کاربازیا خوش آمدید.

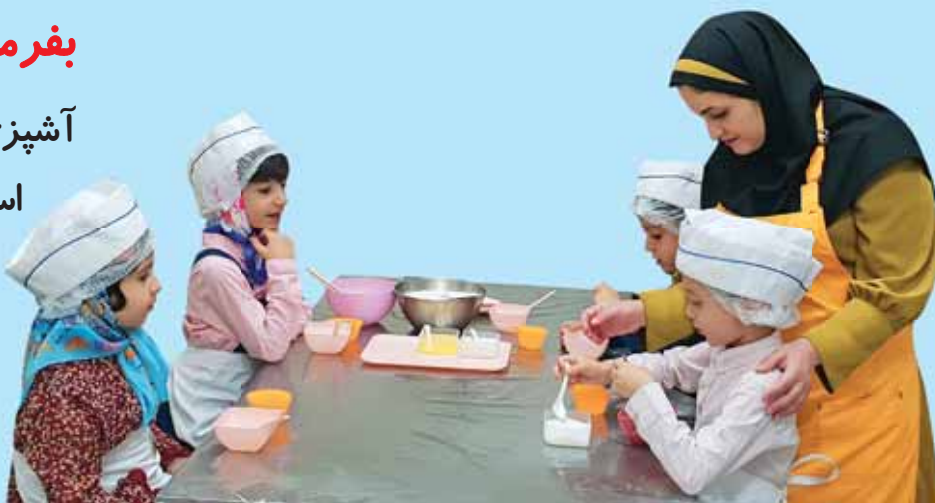


آزمایشگاه

آینه، آهن ربا، میکروسکوپ،
ترازو و...
جای آن ها که می خواهند
دانشمند شوند، این جاست.

بفرمایید آشپزی

آشپزی یک کار هیجان انگیز
است. چه کسی می خواهد
آشپز شود؟



دندانپزشکی

این دندان مصنوعی‌ها چه قدر
بزرگ هستند.
من که مواظب دندان‌هایم هستم.



تعمیرگاه

همه می‌توانند یک تعمیرکار
عالی باشند.



آتش‌نشان قهرمان

آب‌پاش، شلیک!



فیلم برداری و مصاحبه

برای آن‌ها که دوست دارند
در تلویزیون کار کنند.



پلیس

پلیس همیشه آماده،
همیشه شجاع!



بله قربان!
مأموریت انجام شد.

بچه‌ها شما هم می‌توانید با کمک
بزرگ‌ترها و خلاقیت، شغل‌های
مختلف را امتحان کنید.





فلفلک

• ارغوان غلامی
• تصویرگر: شیرین شیخی

فِلِفِلَک دلش می خواست از صبح تا شب بازی کند؛ اما همبازی نداشت. از بس که تند و تیز بود. هر کس به او نزدیک می شد، عطسه اش می گرفت. یک روز که از تنهایی حوصله اش سر رفته بود، سر و صدایی شنید: گیلی، گیلی، گیلی، گیلی.... قیلی، قیلی، قیلی. فِلِفِلَک رفت تا ببیند چه خبر است. مورچه ها را دید که دور یک آلبالو جمع شده اند و قلقلکش می دهند. فِلِفِلَک جلو دوید و گفت: «منم بازی!» تا این را گفت، مورچه ها، یکی یکی عطسه شان گرفت و فرار کردند. آلبالو کوچولو گفت: «چه خوب شد از دست مورچه ها نجاتم دادی!» فِلِفِلَک خوش حال شد. گفت: «پس تو با من بازی می کنی؟» آلبالو عطسه اش گرفت: «هاپچه!» فِلِفِلَک گفت «ببخشید، من...» آلبالو کوچولو باز هم عطسه کرد. فِلِفِلَک سرش را انداخت پایین که برود. آلبالو خندید و گفت: «چه بازی خوبی، هاپچه!...»





هر ردّپارا با خط به صاحبش وصل کن.



● لاله فنیایی ● تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه



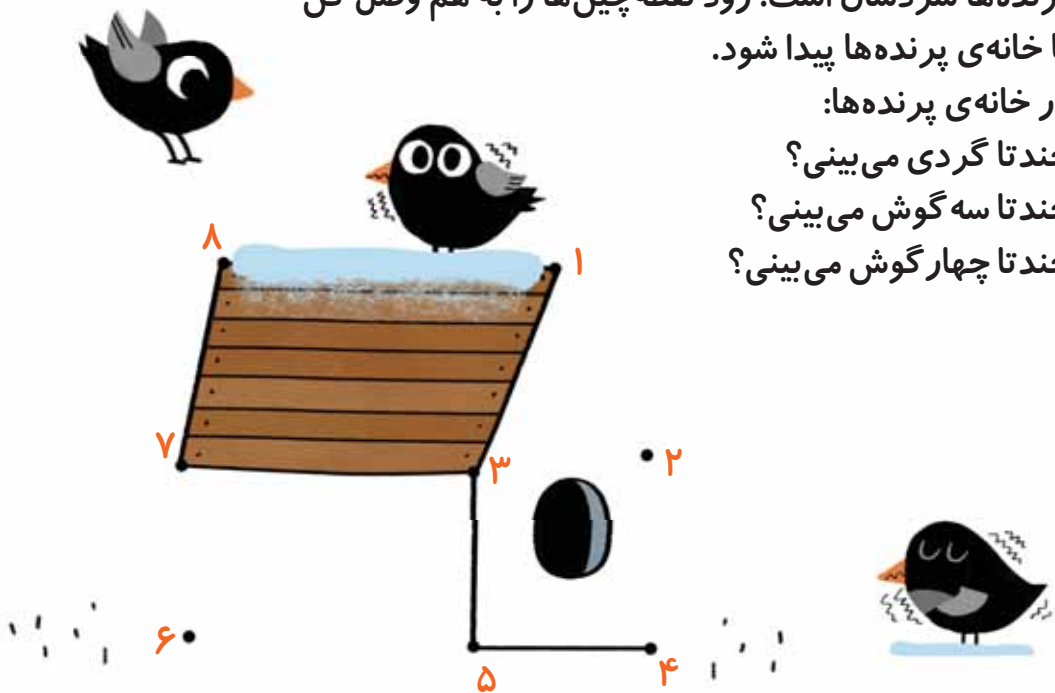
هوا سرد است. کدام را می‌توانیم بیرون بپوشیم؟ دورش خط بکش.



چهارتا اختلاف این دو شکل را پیدا کن.



پرنده‌ها سردشان است. زود نقطه‌چین‌ها را به هم وصل کن
تا خانه‌ی پرنده‌ها پیدا شود.
در خانه‌ی پرنده‌ها:
چندتا گردی می‌بینی؟
چندتا سه گوش می‌بینی؟
چندتا چهار گوش می‌بینی؟



اشتباه دیدی



● داوود مظلومی ● عکاس: فرهاد سلیمانی



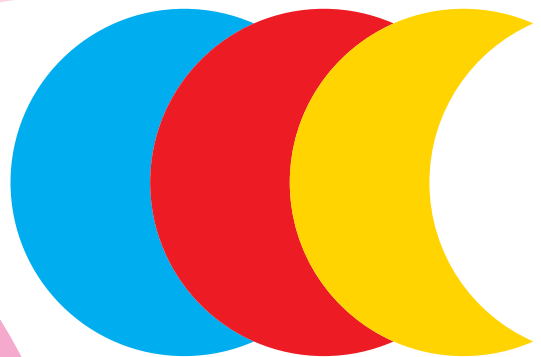
گاهی چشم‌هایمان به ما کلک می‌زنند، چه‌طوری؟
بیا یک آزمایش جالب انجام دهیم.
وسایل لازم: مقوای قرمز و سبز و زرد، قیچی و یک کاسه

۱. دهانه‌ی کاسه را روی یکی از مقوّاها بگذار و دور آن خط بکش.
حالا یک گردی داری. کاسه را کمی پایین‌تر از این گردی بگذار و دور آن خط بکش. چه جالب، شکل هلال ماه شد.

۲. شکل هلال را روی مقوّاهای رنگی بگذار و دورش را ببر. حالا سه تا هلال داری. دقت کن که اندازه‌ی هر سه با هم یکی باشد.

۳. هر سه هلال را در یک ردیف بگذار. کدام یک از آن‌ها بزرگ‌تر از بقیه به نظر می‌رسد؟

۴. هلال‌ها را جابه‌جا کن. حالا کدام یکی بزرگ‌تر به نظر می‌رسد؟



می‌بینی!
گاهی چشم‌های ما به ما
کلک می‌زنند.



ایران من، جان من

بچه‌های اُستانِ یزد



گامبی و دامبی

● طرح و اجرا: سلمان طاهری

